

پادشاهی پوران دخت

بخش ۱ - پادشاهی پوران دخت شش ماه بود



ویک‌شاهنامه

متن شاهنامه (بر اساس نسخه مسکو) اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی

دفتر هفتم

یکی دختری بود پوران به نام	چو زن شاه شد کارها گشت خام
بران تخت شاهیش بنشانند	بزرگان برو گوهر افشانند
چنین گفت پس دخت پوران که من	نخواهم پراگندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج	توانگر کنم تا نماند به رنج
مبادا ز گیتی کسی مستمند	که از درد او بر من آید گزند
ز کشور کنم دور بدخواه را	بر آیین شاهان کنم گاه را
نشانی ز پیروز خسرو بجست	بیاورد ناگاه مردی درست
خبر چون به نزدیک پوران رسید	ز لشکر بسی نامور برگزید
ببردند پیروز را پیش اوی	بدو گفت کای بد تن کینه جوی
ز کاری که کردی بیابی جزا	چنانچون بود در خور ناسزا
مکافات یابی ز کرده کنون	برانم ز گردن ترا جوی خون
ز آخر هم آنکه یکی کژّه خواست	بزین اندرون نوز نابوده راست
بیستن بران باره بر همچو سنگ	فگنده به گردن درون پالهنگ
چنان کژّه نیز نادیده زین	بمیدان کشید آن خداوند کین
سواران بمیدان فرستاد چند	به فترک برگرد کرده کمند
که تا کژّه او را همی تاختی	زمان تا زمانش بینداختی
زدی هر زمان خویشتن بر زمین	بران کژّه بر بود چند آفرین
چنین تا بروبر بدژید چرم	همی رفت خون از برش نرم نرم

چرا جویی از کار بیداد داد	سر انجام جانش بخواری بداد
نجست از بر خاک باد سپهر	همی داشت این زن جهان را به مهر
بید ناگهان کژ پرگار اوی	چو شش ماه بگذشت بر کار اوی
ابا خویشتن نام نیکی ببرد	به يك هفته بیمار گشت و بمرد
توانا به هر کار و ما ناتوان	چنین است آیین چرخ روان